



## سلام



بچه‌ها سلام. روزتون به خیر. دلتون شاد و لب‌تون خندون. باورتون می‌شه این هفته، هفته آخر بهمن ماهه و از چند روز دیگه، اسفند، آخرین ماه سال، شروع می‌شه؟ چقدر امسال زود گذشت! همه‌مون یک سال بزرگ تر شدیم و مهارت‌ها و تجربه‌ها مون هم، بیشتر و عمیق تر شد. همین روزهاست که بساط خونه‌تکونی و چهارشنبه‌سوری و سبز کردن سبزه هم راه یافته و امسال، رسماً بار و بندیش رو بذاره روی کولش و از مون خداحافظی کنه. اما بچه‌ها! یادتون نره که آخرهای هر سال، معمولاً موسسه‌هایی مثل انجمن حمایت از بیماران و کودکان و کم‌بضاعت‌ها، بازارچه‌های خیریه‌ای ترتیب می‌دن تا بتونند با ارائه و فروش یک سری محصولات، هزینه‌های فراهم کردن یک عید قشنگ رو برای آدم‌های تحت حمایتشون، تامین کنند. اگر آگهی اینجور دورهمی‌هارو توی روزنامه یا سطح شهر دیدید، از مامان و بابا خواهش کنید که باهم برید و با به خرید کوچولو از این بازارچه‌ها، به کسانی که نیاز به کمک تک‌تک مادران، کمک کنید.

## قصه

### تیغ تیغی و یک مهارت مهم

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، توی یه جنگل بزرگ، یه مامان جوجه تیغی و چهار تا بچه‌ش زندگی می‌کردند. یه روز مامان جوجه تیغی‌ها بهشون گفت: «بچه‌ها! امروز می‌خوام بهتون یاد بدم چطور در مواقعی که احساس خطر می‌کنید، مته یه توپ گرد بشید و تیغ بندازید! کوچک‌ترین بچه که اسمش تیغ تیغی بود، پرسید: «برای چی مامان؟» خانم جوجه تیغی جواب داد: «برای این که حیوانات دیگه، نتونن شمارو شکار کنند و بخورند! بعد خانم جوجه تیغی، خودش رو مثل یه توپ گرد خاردار کرد و چند تا تیغ انداخت. سه جوجه تیغی شروع به تمرین کردند اما تیغ تیغی کوچولو، حرف مامانش رو جدی نگرفت و این طرف و اون طرف می‌دوید و بازی می‌کرد و سر به سر خواهر و برادرهاش می‌داشت. مادرش با حرص می‌گفت: «تیغ تیغی! این بازی نیست. خیلی مهم و جدیه. باید تمرین کنی و یادگیری، اما گوش تیغ تیغی بدهکار نبود. تا این که عصر شد و خانم تیغی و بچه‌ها می‌خواستند به سمت لونه برگردند که یهو پشت یه بوته، یه جفت چشم براق دیدند! چشم‌های یک روباه گرسنه که دنبال شکار بود. خانم تیغی فریاد زد: «بچه‌ها! فوری گرد بشید.» همه به سرعت به شکل یه توپ خاردار دراومدند. غیر از تیغ تیغی که بلد نبود و نمی‌تونست. پس پا به فرار گذاشت و روباه هم دنبالش. اما خانم تیغی چند تیغ دردناک به سمت روباه پرت کرد و تیغ‌ها به پا و دم روباه فرو رفت و دیگه نتونست بدوه. تیغ تیغی هم که توی یه سوراخ قایم شده بود، برگشت پیش مادرش. به محض این که مامانش رو دید، نفس راحتی کشید و گفت: «مامان! من اشتباه کردم که موقع تمرین بازیگوشی کردم. بیا همین الان یادم بده چطور می‌تونم از خودم دفاع کنم.»



## شعر



دوستان خوب! سه شنبه پیش رو، سالروز شهادت دختر بزرگوار پیامبر ما مسلمان‌ها، حضرت زهرا که سلام خداوند بر او باد، هست. حضرت فاطمه زهرا، بانوی پر تلاش، صبور، مهربان و فداکاری بودند که زندگی کوتاه اما زیباشون می‌تونه الگوی ما باشه. شهادت آدم‌های پاک و خوب، همیشه غمگین کننده‌ست و ما هم در ایام سوگواری برای شهادت حضرت زهرا، غمگینیم.

### شهادت بانوی آب و آینه

روز عزای زهراست، مشهد شده سیه پوش  
در گوشه‌ی خیابان، من روضه می‌کنم گوش  
هر جای شهر دارد، امروز غصه و غم  
هیئت کنار هیئت، پرچم کنار پرچم  
رنگ عزا گرفته، شهر مقدس من  
دارد شبیه من او، شال عزا به گردن

شاعر: عفت زینلی

## شعر

بچه‌ها! این روزها بیشتر مامان و باباها، هر روز و روزی چندین ساعت بیرون از خونه مشغول کار و تلاشند تا زندگی بهتری برای ما فراهم کنند. این تلاش، باعث می‌شه معمولاً خسته از سر کار برگردن خونه و یه کوچولو نیاز به استراحت داشته باشند. این جور وقت‌ها اجازه بدید مامان یا بابا، یه چرت کوتاه بزنند تا دوباره شارژ بشن.

### بابای خسته

می‌روم پهلوی بابا، می‌نشینم روی پایش  
خسته است او مثل هر شب، چای می‌ریزم برایش  
در دهانش می‌گذارم، مثل هر شب حبه‌ای قند  
می‌کند من را نوازش، می‌زند آهسته لبخند  
چشم‌های خسته او، می‌شود آرام بسته  
بادو چشم بسته بابا، باز پهلویم نشسته...

شاعر: عفت زینلی



دوستان خوب و قشنگم. معلم مهربون یه کلاس در یکی از مدرسه‌های مشهد، تعداد زیادی نقاشی، اثر دانش آموزان کلاسشون رو برای صفحه فرره ارسال کردند که هفته قبل تعدادی شون چاپ شد و امروز هفته‌های آینده هم، می‌تونیم باهم بقیه‌ش رو ببینیم. ممنون از این معلم دلسوز و آفرین به بچه‌های خوش ذوق کلاس. شما هم نقاشی‌هاتون رو برای ما ارسال کنید.



حذیثه خواجوی



کیمیا توسلی



مهسا یاسمن



فاطمه عظیمی



آسیان ده پناه



سارا عنایتی



گلسا مهرداد



رقیه ازغدی



ستایش چشمه سنگی